

سخن، درباره معارف بلند توحیدی در نهج البلاغه است. در مقاله پیشین^۱ به مقدمه ای پیرامون «ضرورت مباحث عقلی» و نیز «مراتب معرفت الهی از منظر علی علیه السلام» اشاره شد.

اینک شایسته است از دریای موج معرفت علوی نسبت به ساحت قدس ربوبی نمی برگیریم و اندکی بیش تر با «خداشناسی علی علیه السلام» آشنا شویم.

گسترده‌گی و عمق مباحث، چنان است که برای ما چاره ای جز اشاره به مهم ترین عناوین و توضیح مختصر آن نیست و تفصیل آن برعهده خواننده عزیز و دانا خواهد ماند.

در آغاز بحث، یادآوری دو نکته ضروری می نماید: نخست آن که: خواننده نهج البلاغه با آشنایی با خدایی که علی (ع) معرفی می کند به خوبی درمی یابد که خداشناسی علوی تا چه میزان با خداشناسی رایج و نیز خداشناسی متکلمان و حتی فیلسوفان متفاوت است.

دوم آن که: مطالعه در مباحث توحیدی نهج البلاغه به خوبی نشان می دهد که خدایی را که علی (ع) می شناسد مانند خدایی است که قرآن کریم معرفی می نماید. از همین رو می توان برای هر یک از عناوین معرفت الهی در نهج البلاغه آیات قرآنی را نیز ذکر کرد و ما نیز به شواهد قرآنی اشاره خواهیم کرد.

اینک به طرح مهم ترین سرفصل های بحث خداشناسی امام علی (ع) در نهج البلاغه می پردازیم:

۱- خدا در آئینه آفرینش:

یکی از طرق رایج برای معرفت کردگار مطالعه در

آفرینش و نظم و هماهنگی عجیبی است که در مخلوقات به کار رفته است. در نگاه قرآنی همه مخلوقات «آیات» الهی اند؛ بلکه به عبارت دقیق تر حیثیت وجودی آنها «آیه» و نشان خدا بودن آنهاست و صرف نظر از «آیه بودن» هیچگونه تحقق و حیثیتی ندارند:

و من آیاته خلق السماوات و الارض و اختلاف
الستکم و الوانکم (روم/۲۲)

در نهج البلاغه نیز می خوانیم:

فانظر الی الشمس و القمر و الشجر و الماء و الحجر و اختلاف هذا اللیل و النهار و تفجر هذه البحار و كثرة هذه الجبال و طول هذه القلال و تفرق هذه اللغات و الالسن المختلفة، فالویل لمن انکر المقدر و جحد المدبر^۲،
(خطبه ۱۸۵)

«بنگر به آفتاب و ماه، درخت و آب و سنگ، گذر شب و روز، روان گشتن دریاها و کثرت کوه ها و بلندای قلّه ها و گوناگونی لغت ها و زبان ها، پس وای بر آن کس که تقدیرکننده و مدبر آنها را انکار کند!»

نیز همان گونه که در قرآن از نمونه هایی چون مورچه، زنبور، عنکبوت و ... یاد شده است در نهج البلاغه نیز به نمونه هایی چون مورچه، ملخ، طاووس و خفاش اشاره شده است. از جمله درباره خفاش آمده است:

«پاک و منزّه است خدایی که شب را برای خفاش، روز و هنگام تلاش برای کسب روزی و روز را هنگام آسایش او قرار داد.»

و سپس می افزاید:

«خداوند برای آن از گوشش بال هایی چون لاله گوش از پر و لوله هایی نی گونه پرداخته که جای رگ ها را در آن آشکار می بینی ... و خفاش را دو بال است نه نازک که درهم

آشنایی با

شکند و نه ستبر که سنگین باشد. پرواز می کند در حالی که بچه اش به او چسبیده ... پس پاک و منزّه است خدایی که آفریننده همه چیز - بی هیچ مثال و نمونه - است. « (خطبه ۱۵۵)

در نهج البلاغه از طریق فسخ عزایم نیز بر معرفت خدا اشاره شده است :

عرفت الله بفسخ العزایم و حل العقود (حکمت ۲۵۰)
«خدا را از راه فسخ عزایم و گشوده شدن گره ها شناختم.»

طالبان می توانند برای مطالعه این دست از مباحث به خطبه های ۱، ۱۵۵، ۱۸۵، ۲۱۱ و ... مراجعه کنند.

۲- خدا، هستی نامحدود:

از جمله مباحث عقلی و حکمی که در نهج البلاغه بر آن تکیه بسیار شده، تبیین و تأکید بر «نامحدودی ذات الهی» است.

به این مطلب به چند گونه پرداخته شده است. در برخی موارد به نامحدود بودن ذات خدا تصریح شده است:

و لا ینال له حدّ و نهایه (خ ۱۸۶)

لا یشملُ بحد (خ ۱۸۶)

در برخی موارد به نامحدود بودن صفت الهی - که بازگشت به ذات الهی می کنند - اشاره شده است :

الذی لیس لصفته حد محدود (خ ۱)

در پاره ای از موارد نیز به این که خدا محدود به مکان و زمان نیست اشاره شده است :

و لا یحدّ باین (خ ۱۸۲)

لا ینال له متی (خ ۱۶۳)

لا تصحبه الاوقات (خ ۱۸۶)

گاه نیز به این مطلب اشاره شده که هر چیزی جز خدا محدود است و فقط خداوند ذات نامحدودی است که موجودات محدود را آفرید و اصلی ترین تمایز ذات الهی با مخلوقات، همین است :

حد الاشیاء عند خلقه لها ابانة له من شبهها (خ ۱۶۳)
«خداوند هنگام آفرینش اشیا را محدود ساخت تا خود از شباهت با آنها ممتاز باشد.»

او زاده نشده تا محدود باشد :

ولم یولد فیصیر محدوداً (خ ۱۸۶)

از جمله امتیازات خداوند با مخلوقات در آن است که خداوند، «حادّ» و مخلوقات «محدودند» :

... و الحادّ و المحدود (خ ۱۵۲)

محدودیت، مَهر حتمی برای مخلوقات و وصفی منتفی از ذات الهی است :

فالحد لخلقهم مضروب و الی غیره منسوب (خ ۱۶۳)
در برخی موارد نیز به لوازم لاحدی خداوند مثل «وحدت حقّه»، «ظهور و بطون» و ... اشاره شده، که پس از این خواهد آمد.

به این ترتیب به نظر می رسد که مهم ترین عنصر محوری در حکمت نهج البلاغه، «نامحدود بودن ذات الهی» است.

بر این اساس می توان گفت موجود، یا محدود به حدودی است و یا محدود به حدی نیست؛ اگر محدود نیست، همان ذات الهی است که وجودش مشروط به هیچ شرط و فرضی نیست و اگر محدود است محتاج حادّ است زیرا محدودیت مستلزم آن است که آن شیء در هر ظرف و شرطی محقق نباشد بلکه وابسته به ظرف و تقدیر خاصی

(۵)

امین بشیرزاد



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بیان موجز و تام علوی چنین است:
و من حدّه فقد عدّه و من عدّه فقد أبطل آزره (خ ۱۵۲)
بدین ترتیب در نهج البلاغه هم وحدت حقیقی الهی
طرح شده و هم برای آن، برهان اقامه گردیده است.

و سپس به لزوم وحدت حقیقی که هر واحدی غیر از
حق تعالی حکایت از «اندکی» دارد و در اثر تکرار، «بسیار»
می شود و این که وحدت حقیقی الهی حکایت از «شدت»
و لاحدی وجود» می نماید، اشاره شده است. بیان کوتاه
و گویای علی (ع) چنین است:

کل مسمی بالوحده غیره قلیل (خ ۶۵)

یعنی هر واحدی غیر از خدا اندک است.

قرآن کریم نیز خداوند را با وصف «احد» یاد می کند:

قل هو الله احد (توحید/ ۱)

تفاوت کلمه «احد» با «واحد» در این است که احد در
مورد چیزی به کار می رود که قابل کثرت ذهنی و خارجی
نباشد. برخلاف «واحد» که ثانی و ثالث و ... دارد.

«علامه طباطبایی» در تفسیر شریف المیزان ضمن بیان
مطلب فوق چنین توضیح می دهد:

«مثالی که بتواند تا اندازه ای این فرق را روشن کند این
است که وقتی می گویی «احدی از قوم نزد من نیامد.» در
حقیقت آمدن یک نفر را نفی کرده ای و هم دو نفر و هم سه
نفر به بالا را، اما اگر بگویی «واحدی از قوم نیامد» تنها
آمدن یک نفر را نفی کرده ای و منافات ندارد که چند نفر
آنها نزد تو آمده باشند و به خاطر همین خاصیتی که در کلمه
«احد» است می بینیم این کلمه در هیچ کلام ایجابی، جز
برای خدا به کار نمی رود، بلکه هر جا استعمال شده
کلامی است منفی و تنها درباره خدا در کلام ایجابی
استعمال می شود.»^۴

۴- خدا در همه چیز، بر همه چیز، با همه چیز:

دیگر از اسرار توحیدی نهج البلاغه آن است که خدای
تعالی «در همه چیز و بر همه چیز و با همه چیز» است.
او «در همه چیز» است اما هیچ یک از آنها نیست و «بر
همه چیز» است اما نه این که بیرون از آنها باشد و در آنها
نباشد و «با همه چیز» است اما نه این که در ردیف و قرین
آنها باشد.

تبیین حکمی این حقیقت شیرین و ظریف مبتنی بر
همان ملاک «لاحدی الهی» است.

توضیح آن که وقتی ثابت شد خداوند، هستی مطلق و
نامحدود است، اکنون می پرسیم آیا می توان فرض کرد
که ذات نامحدود در مکانی و یا در زمانی و یا در چیزی،
حاضر نباشد؟

اگر بگوییم آری، بدین معنی خواهد بود که ذات
نامحدود، محدود به حدّ و شرطی شده و در ناحیه ای
حضور ندارد و این مرز و شرط منافی با لاحدی اوست.
پس پاسخ سؤال منفی است و نتیجه آن که خدا «در همه
چیز» حاضر است.

البته باید نیکو فهمید که «در همه چیز بودن خدا» هرگز
به معنی «خدا بودن همه چیز» نیست.

برهان مطلب نیز همان «لاحدی الهی» است، زیرا
هریک از اشیا، دارای حدود وجودی اند و نامحدود هرگز
در محدود نمی گنجد و هرگز در آن حلول نمی کند.

بنابراین همان برهانی که حضور خدا را در همه چیز
اثبات می کند، حلول او را در هر چیزی نفی می کند.

از سوی دیگر وقتی ثابت شد «بودن خدا در همه چیز»
هرگز به معنی محدود شدن خدا در آنها نیست، روشن
می شود که خدا بیرون از همه چیز و «بر همه چیز» نیز
هست.

آن گاه از تأمل در این که خدا «در همه چیز و بر
همه چیز» است آشکار می شود که خدا «با همه چیز» نیز
هست پس خدا «در» و «بر» و «با» همه چیز است.

اینک به نهج البلاغه روی می آوریم تا ببینیم که چگونه
حکیمان متاله از این کلمات علوی الهام گرفتند و به فهم
این حقایق نایل شدند.

درباره این که «خدا در همه چیز است ولی هیچ یک از
آنها نیست» و «بر همه چیز است و بیرون نیست»
می خوانیم:

لیس فی الاشياء بوالج و لاعنها بخارج (خ ۱۸۶)

«او در اشیا حلول نکرده و بیرون از آنها نیز نیست.»

لم یحلل فی الاشياء فیقال هو فیها کائن و لم یتأعنها
فیقال هو منها بائن^۴ (خ ۶۵)

در اشیا حلول نکرده تا در آنها باشد و از آنها دور نیست
تا از آنها جدا باشد.

برهانی که در نهج البلاغه اقامه شده، چنین است:

و من قال فیم فقد ضمنه و من قال علام فقد اخلی منه

(خ ۱)

و خواننده عزیز اکنون تصدیق خواهد کرد که توحید نهج البلاغه بر وزان توحید قرآن و علی (ع) مفسر حقایق کتاب خدا است.

خدا ثالث ثلاثه نیست اما رابع ثلاثه هست! از جمله نتایج دیگری که از درک دقیق حضور خدا «در» و «بر» و «با» همه چیز به دست می آید، فهم این حقیقت است که خداوند سومین از سه تا و چهارمین از چهارتا و ... نیست اما چهارمین سه تا و پنجمین چهارتا و ... هست!

در توحید صدوق (ص ۱۸۱) ضمن روایتی از علی علیه السلام آمده است که حضرت در پاسخ به یهودیانی که پرسیده بودند: پروردگارت کجاست؟، این آیه قرآنی را تلاوت فرمود: ما یکون من نجوی ثلاثه الا هو رابعهم و لا خمسة الا هو سادسهم و لا ادنی من ذلك و لا اکثر الا هو معهم این ما کانوا (مجادله/۷)

یعنی: هیچ نجوایی بین سه نفر نیست مگر این که خدا چهارمی آنهاست و بین چهار نفر نیست مگر این که خدا پنجمی آنهاست و چه کم تر یا بیش تر، خدا با آنهاست، هر جا که باشند.

خواننده محترم توجه دارد که در یک مجموعه سه تایی فقط سه چیز وجود دارد. حال اگر کسی بگوید خدا اولی یا دومی و یا سومی آن سه تا است؛ خدا را قرین دو عنصر دیگر دانسته و شرک ورزیده است. اما اگر بگوید خدا چهارمی آنهاست، سخنی توحیدی گفته است؛ زیرا در مجموعه سه تایی، اصلاً عنصر چهارم وجود ندارد پس چهارمی بودن خدا برای آن مجموعه، چهارمی قرین و هم ردیف آنها نیست بلکه چهارمی «در» و «بر» و «با» آنهاست لذا هم با اولی و هم با دومی و هم با سومی و هم با همه آنهاست.

نیز معلوم می شود که این «چهارم»، چهارم عددی و هم ردیف نیست بلکه تعبیری از همان وحدت حقیقی است.

به همین دلیل قرآن کریم کسانی را که خدا را سومی از سه تا دانسته اند تکفیر می فرماید:
لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلاثة (مائده/۷۳)

یعنی اگر کسی خدا را «در چیزی» پندارد، او را در ضمن آن چیز دانسته و محدود ساخته است و اگر کسی خدا را فقط «بر همه چیز» بداند و «در همه چیز» نداند، آن شیء را مرز وجودی خدا قرار داده و باز خدا را محدود ساخته است. علی علیه السلام درباره این که خدا «با همه چیز» است نیز می فرماید:

مع کل شیء لا بمقارنه و غیر کل شیء لا بمزایله (خ ۱)
«با همه چیز است اما هم ردیف آنها نیست و غیر از هر چیز است اما گسسته از آنها نیست.»

از این رو اگر کسی با همه چیز بودن خدا را، به معنی قرین و هم ردیف بودن خدا با اشیا تلقی کند، شرک ورزیده است:

و اشهد ان من ساواک بشیء من خلقت فقد عدل بک (خ ۹۱)

معلم نخستین این حقایق توحیدی، قرآن کریم است. قرآن کریم درباره این که خدا در همه چیز است می فرماید:

«و هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله» (زخرف/۸۴)

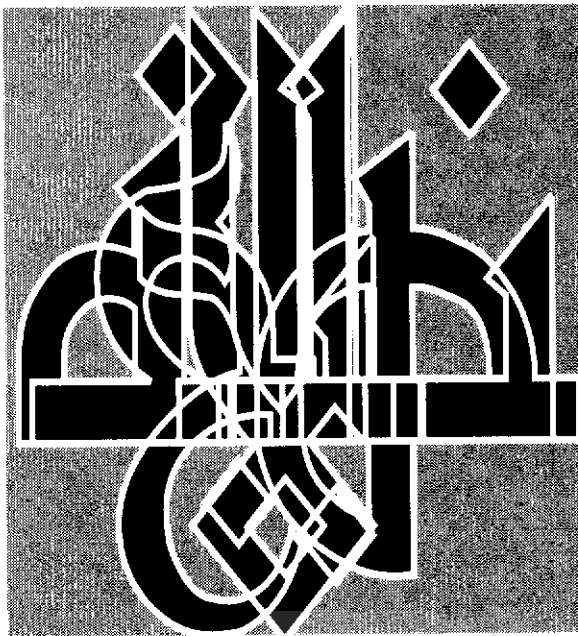
برخی بزرگان چنین استفاده کرده اند که یعنی خدا در آسمان و زمین هست اما خدایی که در آسمان و زمین است، هیچ یک از آسمان و زمین نیست بلکه همان «اله» و «خدا» است.

نیز
«و هو الله فی السموات و فی الارض» (انعام/۳)
«الله نور السموات و الارض» (نور/۳۵)

درباره این که خدا، بر همه چیز غالب و حسیب و رقیب و قاهر و وکیل است نیز می یابیم: «و الله غالب علی امره» (یوسف/۲۱)، «ان الله کان علی کل شیء حسیباً» (نساء/۸۶)

«و کان الله علی کل شیء رقیباً» (احزاب/۵۲) و «هو القاهر فوق عباده» (انعام/۱۸)

و درباره این که خدا «با همه چیز» است می خوانیم:
«و الله معکم» (محمد/۳۵) «فاینما تولوا فثم وجه الله» (حدید/۴۰) «و قال الله انی معکم» (مائده/۱۲) «انا معکم مستمعون» (شعرا/۱۵) و «هو معکم اینما کنتم» (حدید/۴)



شناخت ذات حق تعالی با وصف لاجیدی، بعلیه
مشارف و کراتسنگ و میگردن بر باب نهی
است. همه بر نهج البلاغه بدانند بروداشته بنده
است.

از جمله وصفهای خداوند بر نهج البلاغه «عالی
و بدانوی» و «قریب و بعید» بودن خداوند
است. پس از فهم لاجیدی خداوند و حضور
حق با همه چیز، بر هر «عالی و بدانوی و قریب و
بعید» بودن خداوند آسان تر می نمایم.

«نزدیک است و دور، برتر است و نزدیک.»
قریب من الاشياء غیر ملامس بعید منها غیر مباین (خ
۱۷۹)
«نزدیک به اشیا - ولی نه پیوسته - و دور از آنها - ولی نه
گسسته - است.»
خدای قرآن نیز «عالی و دانوی»، «قریب و بعید» است:
فتعالی الله الملك الحق (طه/۱۴)
سبح اسم ربك الاعلی (اعلیٰ/۱)
و نیز:
و نحن اقرب الیه من حبل الوريد (ق/۱۶)
«ما به او از رگ گردن نزدیک تریم»
و نحن اقرب الیه منکم (واقعہ/۸۵)
«ما به او از شما نزدیک تریم»
و اذا سألك عبادی عنی فانی قریب (بقره/۱۸۶)
«آن گاه که بندگان من مرا بخوانند، من نزدیک آنها
هستم.»

عمد خدا، اول و آخر، ظاهر و باطن:

پیش از این گذشت که محدودیت، مَهرِ حتمی
مخلوقات است و خداوند حقیقت نامحدود است و چون
نامحدود است، پیش از او و برتر از او هیچ چیزی قابل
فرض نیست؛ لذا مخلوقات، جملگی، «پس از او» و

پس: خدا ثالثِ ثلاثه نیست اما رابع آنها هست!
شده خدا، عالی و دانوی، قریب و بعید:

از جمله وصف های خداوند در نهج البلاغه «عالی و
دانوی» و «قریب و بعید» بودن خداوند است. پس از فهم
«لا حدی خداوند» و «حضور حق با همه چیز»، درک
عالی و دانوی و قریب و بعید بودن خداوند آسان تر
می نماید؛ زیرا نظر به «ذات لحد خداوند» در می یابیم
که حضرت حق برتر از همه چیز است و از قرین بودن
نسبت به هر چیزی، برکنار و دور و نسبت به همه چیز عالی
است.

از دیگر سو - چنانچه پیش از این گذشت - خدا در همه
چیز و با همه چیز است. پس، از هیچ چیزی دور و بعید
نیست و نسبت به همه چیز دانوی و قریب است.

بیان علی علیه السلام در نهج البلاغه چنین است:

سبق فی العلو فلا شیء اعلی منه و قرب فی الدنو فلا
شیء اقرب منه فلا استعلاؤه باعده عن شیء من خلقه و لا قربه
ساواهم فی المکان به (خ/۴۹)

«در علوی بر همه چیز پیشی دارد و هیچ چیز از او برتر
نیست و در دنوی به همه چیز نزدیک است و هیچ چیز
نزدیک تر از او نیست.»

و قرب فتأی و علا فدنا» (خ/۱۹۵)

«متأخر از اویند».

بنابراین او حقیقت نخستین و «اول» است.

از دیگر سو مخلوقات که در قوس نزول «از او» هستند، در قوس صعود «رو به سوی او» دارند و آن ذات نامحدود غایت نهایی همه آفریدگان است، پس او «آخر» نیز هست.

بیان علی علیه السلام چنین است:

الاول لا شیء قبله و الآخر لا غایه له (خ ۸۵)

الاول الذی لم یکن له قبل فیکون شیء قبله (خ ۹۱)

نکته دقیقی در بیان علی علیه السلام است که ضمن تبیین اول و آخر بودن خداوند یادآوری می فرماید که گمان نرود که اول و آخر بودن او به معنی اول و آخر داشتن ذات حق است، زیرا حق تعالی به حسب وجودی، نامحدود است و اول و آخر ندارد:

«ظاهر» است و همین شدت حضور موجب باطن بودن اوست. عارفان در مقام تمثیل به «آب و ماهی» اشاره کرده و گفته اند: ماهی از شدت حضور آب در اطرافش از درک آب ناتوان است.

علی علیه السلام می فرماید:

و ظهر فبطن و بطن فعلن (خ ۱۹۵)

و الظاهر فلا شیء فوقه و الباطن فلا شیء دونه (خ ۹۶)
هر ظاهری غیر از او باطن نیست و هر باطنی غیر از او ظاهر نیست. فقط اوست که هم ظاهر و هم باطن است. کل ظاهر غیره غیر باطن و کل باطن غیره غیر ظاهر (خ ۶۵)

قرآن نیز می فرماید: هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن (حدید/۳)

در نهج البلاغه به صراحت و جهت حقیقی الهی طرح و بر آن استدلال شده است.

حقیقت نظر بر هویت معلول بکده وابسته به علت است. ما را به این مهم موزسانند بکده معلول به اعتبار ذات خود هیچ بهره ای از هستی ندارد و هیچ و محض است. پس هستی معلول همان چیزی است بکده علت به او اعطای می کنید. بدین ترتیب معاطفه هستی معلول - اعطای علت، شکل می گیرند.

۷- خدا، جامع همه صفات کمال:

خداوند جامع همه صفات کمال در حد نامحدود و منزله از هر نقص و کاستی است. حکما در تبیین برهانی، همه کمالات را به «وجود» و نقایص را به «نیستی» تحلیل می کنند از این رو حق تعالی که هستی محض است، در مرتبه ذات خود، واجد همه کمالات چون علم و قدرت و حیات و ... است.

بر این مبنا او صفت مغایر با موصوف ندارد.

و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه (خ ۱)

در عین حال صفات او که عین ذات - نه مغایر با ذات - است، نامحدود است.

و باولیته و جب ان لا اول له و باخیرته و جب ان لا آخر له (خ ۱۰۱)

لیس لاوکیته ابتداء و لا لازلیته انقضاء (خ ۱۶۳)

قرآن کریم نیز به اول و آخر بودن خدا، ناطق است:

هو الاول و الآخر (حدید/۳)

همچنین خدای تعالی، «ظاهر» و «باطن» است.

توضیح آن که ذات نامحدود از آن جا که با همه چیز است، «ظاهر» است و اصولاً هر چیزی جز جلوه و ظهور حق تعالی نیست و از آن جا که برتر از هر چیزی است، «باطن» است.

تبیین دیگر نیز آن که چون خداوند با همه چیز است،

«لیس لصفته حد محدود» (خ ۱)

نیز از هرگونه نقص و کاستی مثل مانند داشتن (خ ۱۵۲ و ... مکانی و زمانی بودن (خ ۱۵۲ و ۱۷۹) کیفیت داشتن (خ ۱۵۲) قابل دیدن بودن (خ ۱۰۹ ، ۱۸۰) خواب و خستگی (خ ۱۶۰) غفلت (خ ۱۷۸) قرین (خ ۱) ضد (خ ۱۸۶) و زادن و زاده شدن (خ ۱۸۳) و ... منزه است. قرآن کریم نیز خداوند را به همه صفات کمال، متصف و او را از هر عیب میرا می داند.

ولله الاسماء الحسنی (اعراف/ ۱۸۰)

۸- خدا، خالق آفرینش:

پس از بحث درباره ذات و صفات، نوبت به بحث «افعال الهی» می رسد. آفرینش به تمامی «فعل الهی» است و خداوند، خالق و رب آفرینش است. علی علیه السلام در نهج البلاغه به این موضوع نیز پرداخته است و ما برای فهم بهتر بیان علی (ع) به ذکر مقدمه ای می پردازیم:

باید دانست که آفرینش نسبت به خداوند، همچون ساختمان نسبت به بنّا نیست. ساختمان و بنّا دو امر جدا از یکدیگرند، در حالی که آفریننده و آفریده، تباین عزلی ندارند. نیز ساختمان پس از بنّا باقی است اما آفریده بدون آفریننده لحظه ای بقا ندارد. دیگر آن که مواد اولیه ساختمان پیش از بنّا موجود است و بنّا فقط آن را جابه جا و منظم می کند، در حالی که مخلوقات، از مواد اولیه پیشین ساخته نشده اند.

دریافت دیگر از نسبت خدا و خلق، رابطه «علت و معلول» است. خداشناسی بر این مبنا چنین است که می گوئیم: موجودات اطراف ما «ممکن» هستند و محتاج «علت» اند. علت مزبور یا واجب است یا ممکن؛ اگر واجب است، مطلوب ثابت می شود و اگر ممکن است محتاج «علت» است. دور و تسلسل هم باطل است در نتیجه سلسله معلول ها باید به «واجب» ختم شوند.

در این نگاه خدا و مخلوقات، هر دو در «وجود» مشترکند و وجود هریک از دیگری جداست و خدا در رأس معلول ها قرار دارد و نسبتش به مخلوقات مادون، دور و بعید و فقط نسبت به مخلوق اول قریب و نزدیک است.

گرچه این تفسیر، به مراتب از تفسیر نخست بهتر است اما همچنان از تفسیر حقایق قرآنی و علوم می مثل معیّت و ظهور و قریب بودن خدا به همه چیز و آیه بودن هستی و ...

ناتوان است.

در نگاه سوم نسبت خدا و خلق نسبت «متجلی و جلوه» است. دقت نظر در هویت معلول که وابسته به علت است، ما را به این مهم می رساند که معلول به اعتبار ذات خود هیچ بهره ای از هستی ندارد و هیچ و عدم است؛ پس هستی معلول همان چیزی است که علت به او اعطا می کند. بدین ترتیب معادله «هستی معلول = اعطای علت» شکل می گیرد.

اکنون ملاحظه کنیم که اعطای علت چگونه صورت می گیرد؟ مسلم است که علت قسمتی از ذات خود را جدا نمی کند تا به معلول بدهد و نیز روشن است که اعطای علت چیزی از علت نمی کاهد.

اینک باید دید این چه نوع اعطایی است که نه از علت می کاهد و نه از علت جدا می شود؟ پاسخ جز آن نیست که بگوئیم: این اعطا، همان «جلوه و تجلی و نمود» است. و جان کلام در همین جاست!

پس، نه چنان است که خدا جلوه می کند و سپس جهان آفریده می شود بلکه جهان و آفرینش همان جلوه و نمود است!

چه بسا همین است که: الله نور السموات و الارض (نور/ ۳۵)

اینک به محضر نهج البلاغه می آییم تا مخاطب کلام علی (ع) باشیم. بیان علی (ع) درباره خدا و آفرینش در چند محور است:

اول؛ فعل الهی جلوه الهی است: الحمد لله المتجلی لخلقه بخلقه (خ ۱۰۸)

دوم؛ فرمان الهی برای تحقق موجودات، فرمان لفظی نیست بلکه همان فعل الهی است: انما کلامه سبحانه فعل منه انشائه (خ ۱۸۶)

سوم؛ خلقت با مواد پیشین و ازلی نیست: لم یخلق الاشیاء من اصول ازلیة (خ ۱۶۳)

چهارم؛ آفرینش الهی مبتنی بر فکر و صغری و کبری چیدن نیست بلکه مبتنی بر علم نامحدود الهی است: خلق الخلق من غیر رویة (خ ۱۰۸)

پنجم؛ آفرینش، بدون هرگونه نمونه و تجربه قبلی صورت گرفته است: الذی ابتدع الخلق علی غیر مثال امثله (خ ۹۱)

ششم؛ خداوند برای آفرینش محتاج ابزار و آلات نیست: فاعل لایمعنی الحركة و الآلة (خ ۱)

هفتم؛ هیچ فعل و شأنی خدا را از فعل دیگر غافل نمی کند: لایشغله شأن (خ ۱۷۸)

هشتم؛ برای خدا هیچ فعلی از فعل دیگر سخت تر و آسان تر نیست و در مقابل قدرت لحد، همه چیز یکسان است: و ما... القوی و الضعیف فی خلقه الاسواء (خ ۱۸۵)

نهم؛ فعل خدا باطل نیست و همدار است. و لا خلق السموات و الارض و ما بینهما باطلا (حکمت ۷۸)

دهم؛ خدا از مخلوقات بی نیاز است: خلق الخلق حین خلقهم غنیاً عن طاعتهم (خ ۱۹۳)

همه مضامین فوق ریشه قرآنی دارند.

الله نور السموات و الارض (نور/ ۳۵) فلما تجلی للجبل (اعراف/ ۵۴) ربنا ما خلقت هذا باطلا (آل عمران/ ۱۹۱) و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون (ذاریات/ ۵۶) انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی الحمید (لقمان/ ۲۶) و...

۹- خدا، ذات اکتناه ناپذیر:

علی علیه السلام مکرراً و موکداً به این مهم که «معرفت ذات و صفات الهی آن گونه که شایسته اوست و عبودیت خدا آن گونه که سزاوار آن است، برای همیشه دور از دسترس همگان است.»، پرداخته است. از این رو هرچه معرفت حق بیش تر شود معرفت به عجز ادراک افزون تر می گردد.

الحمد لله الذی لایبلغ مدحته القائلون و لایحصی نعماءه العادون و لایؤدی حقه المجتهدون الذی لایدرکه

بعد الهمم و لایناله عوض الفطن (خ ۱)
آری! همگان از مدح او عاجز و از شمارش نعماتش ناتوان و از ادای حقش معذورند. نه بلندای همت ها بدو رسد و نه زیرکی ها و هوشمندی های غواصان حکمت و عرفان.

توجه به همین نکته مهم است که حکیمان و عارفان بلکه لسان کتاب خدا و ائمه هدی بر «تنزیه حق» تکیه بیش تری می نمایند. امام خمینی عارف و حکیم و حید عصر می فرماید:

«حفظ مقام عبودیت و ادب در حضرت ربوبی مقتضی است که بیش ترین نظر بر تقدس و تنزیه باشد بلکه مناسب حال سالک همین است و هم از خطرهای بدور است... و از این جهت است که اولیای حق بیش تر با تقدیس و تنزیه، رطب اللسانند. برخلاف مقام تشبیه و تکثیر... و اگر بعضی اصحاب مکاشفه و سلوک و پاره ای مرتاضین لب به شطحیات گشودند از آن رو است که در سلوکشان نقصانی بوده، و در باطنشان و یا در باطن باطنشان بقایایی از «انانیت» هنوز باقی بوده، که در اثر آن، نفس شان به فرعونیت تجلی کرده است...»^۵

آری! این است خدایی که علی معرفی می کند و ما جز به قدر ظرف حقیر ذهن خود از آن در نمی یابیم و همین اندک چه بزرگ و عظیم و باشکوه است! چنین خدایی، «دوست داشتنی» است و چه قدر با خدای متکلم و فیلسوف تفاوت دارد!

خامه را برمی کشیم و در مقابل عظمت علی (ع) و نهج البلاغه سر تعظیم فرود می آوریم.

زیرنویس

- ۱- ر. ک. مجله رشد آموزش معارف اسلامی، شماره ۴۳
- ۲- یادآوری می شود شماره خطبه ها و نامه ها و حکمت ها بر اساس نهج البلاغه با ترجمه دکتر شهیدی است.
- ۳- ر. ک. المیزان. ذیل تفسیر سوره توحید
- ۴- نیز در توحید صدوق از علی (ع) است که فرمود: «بل هو فی الاشیاء بلا کیفیت» (ص ۷۹) و نیز: داخل فی الاشیاء لاکشی فی شیء داخل، و خارج من الاشیاء لاکشی من شیء خارج (ص ۲۸۵)
- ۵- مصباح الهدایه الی الخلافة و الولاية. ترجمه: سید احمد فهری. ص ۱۱۲ (آذر ۱۳۶۰، چاپ پیام آزادی)